

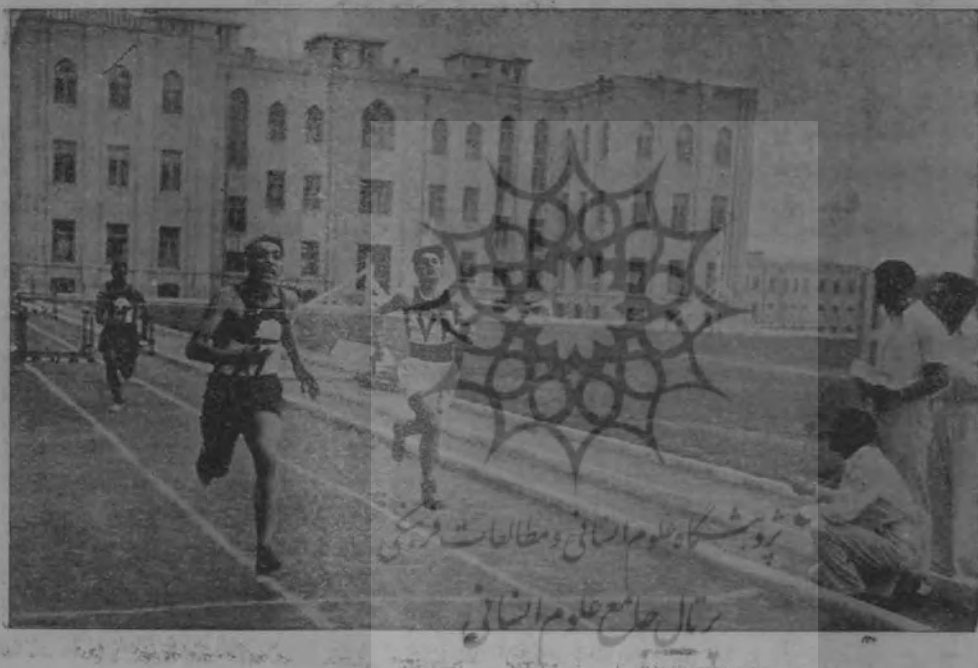
ادبیات رزمی

نبرد ییژن وهومان و جنگ یازده رخ

خلاصه شماره سوم :

«افراسیاب پادشاه توران سپاهی گران برداری»
 «پیران بسمه ایران روانه میکند و کیخسرو شاهنشاه»
 «ایران هم سپاهی عظیم بسالاری گودرز بمقابلہ میفرستد»
 «گودرز نخست بوسیله گیو پسرش به پیران اتمام»
 «حجت مینماید و در هفته ضرب الاجل قرار میدهد ولی»
 «پیران اتمام حجت گودرز را رد میکند و در نتیجه»
 «دو سپاه آماده نبرد میشوند ایرانیان در کوه ربید و»
 «تورانیان در کوه کنا بد موضع میگیرند ولی با پایان»
 «هفتین ضرب الاجل باز گودرز عمداً در نبرد درنگ»
 «کرده تا سه روز دست بچنگ نمیزند»...

یکی از اصول مسلم پیروزی در جنگ انضباط است زیرا سپاهی که انضباط نداشته باشد طبیعتاً محکوم به فنا و زوال است و دست قسادر طبیعت از روز از له کلمه اضمحلال را بر زمین چنین سپاهی نقش کرده است علت پیروزی ایرانیان در جنگ یازده رخ همانا انضباط شدید و کاملی بوده که در سپاه ایران وجود داشته و بالعکس شکست تورانیان ناشی از بی انضباطی آنان بوده است حال شما قدرت و نفوذ کلمه یا بعبارت دیگر فرمان نافذ گودرز فرمانده سپاه ایران و انضباط مطلق و صرف سپاهیان ایرانی را که در آن سردارانی برجسته و والاتبار چون فریبرز عموی کیخسرو و فرمانده سابق همین سپاه بوده با فرماندهی پیران و انجام گسیختگی هومان و دیگر سپاهیان تورانی بسنجید و مخصوصاً توجه کنید که فردوسی با چه مهارتی این اصل مسلم پیروزی یعنی انضباط را در تمام مراحل این جنگ ضمن انجام وظیفه شاعری تصویر کرده و بهمانشان داده است !!



جشن ورزشی دانشکده افسری - مسابقه دو

ج
ک
ا
چ
ب
ع
ف
ا
ک
ر
م
و
و
ا
ا
ا



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

فصلنامه علمی پژوهشی در زمینه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
تاسیس ۱۳۸۰ خ
شماره ۱۰، زمستان ۱۳۹۰ خ
صفحه ۱ تا ۱۰
چاپخانه: چاپخانه علمی پژوهشی
تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۰۰، طبقه ۱۰
تلفن: ۰۲۱-۸۸۸۸۸۸۸۸
پست الکترونیک: info@rt.ac.ir

روز چهارم بیژن که از بهادران جوان و متهور ایران است از درنگ در جنگ خسته میشود و بنزد پدرش کیومیا آید و میکوید نزدیک به پنج روز است که تمام سواران مامیان جوشن و خفتان در آفتاب سوزان عرق میریزند و زیر بار اسلحه گران کوفته شده اند در صورتیکه هنوز رزمی درنگرفته است و اگر چندی بدین منوال گذرد روزمان سرما فرارسد نه تنها دستهای مبارزان قادر بیکار بردن سلاح نخواهد شد بلکه اساساً کسی را دیگر یارای جنگ و آورد نخواهد بود عجب این درنگ کورز برای چیست؟ شاید در جنگ پشن که در آن بسیاری از فرزندان او بدست ترکان بقتل رسیده اند چشمش از جنگ ما تورانیان ترسیده است و الا اینهمه درنگ در جنگ جایز نیست! اگر حال چنین است پس هزار سوار بمن دهید تا شخصاً بمقابله ترکان شتابم و دهم از روز کار آنان بر آورم کیو هر چند از تهور و شجاعت و آمادگی بیژن در معارک و مهالك خرسند میشود و رشادت و دلآوری او را می ستاید ولی در عین حال بیژن را ملامت کرده و باو اندرز میدهد که تو نباید در غیاب نیای خود کورز اینگونه بکستخی سخن گوئی چه او اکنون فرمانده کل و بزرگ این سپاه میباشد و مردی است دانا و کار آزموده و جنگ دیده و در امور حربی احتیاج بآموزگار ندارد او صلاح کار را بهتر از همه ما تشخیص میدهد، اگر میکوئی سواران ایران در زیر سلاح هستند مگر سپاهیان توران چنین نیستند آری ترکان نه فقط مثل ما زیر سلاح اند بلکه حال روحی آنان نیز در نتیجه همین تاخیر بسیار خراب شده و دو چار قلق و اضطرابند بطوریکه اکنون همگی سرگشته و حیرانند پس بدان که کورز مخصوصاً در جنگ تاخیر میکند که روحیه تورانیان را ضعیف تر سازد تا رفته رفته ترکان را بکشانند که از موضع مستحکم کوه کنابد که در آن مکان گرفته اند دور شوند و وقتی که تورانیان از کوه مزبور دور شدند کورز با انبوه لشکر بمقابله بر میخیزد و آنان را در میان میکبرد و با حمله بی کار آنان را میسازد.

همانا توای بسور چیره سخن	زبان بر نیا بر گشاده مکن
که او کار دیده است و دانا تر است	برین لشکر نامور مهتر است
سواران ما گسر ببار اندر نمد	نه ترکان بر فک و نکار اندر نمد
همه شور بختند و پسر گشته سر	همه دیده بر آب و پرخون جگر
همی خواهد این پیر کار آزمای	که ترکان بجنگ اندر آرند پای
پس پشتشان دور گردد ز کوه	بسر لشکر کسینه و همگروه

بیژن از گفتار پدر بخود می آید و با همه شتابی که بجنگ و ستیز دارد وقتی که از رای نهانی نیای خود گو درز آگاه میشود در مقام انضباط منقاد گشته مطیع صرف و تسلیم محض میگردد و لذا میگوید پس باین ترتیب میروم و جامه رزم را از تن بیرون میکنم تا وقتی که جهان پهلوان (گودرز) را بکار آیم.

چنین گفت بیژن به پیش پدر	که ای پهلوان جهان سر بسر
خجسته نیارا که اینست رای	سزد گر نداریم رومی قبیای

شوم جامه رزم بیرون کنم	بمی روی پژمرده کلگون کنم
چو آیم جهان پهلوان را بکار	بیایم گسمر بسته کارزار

انضباط و اطاعت بیژن پهلوان ایرانی را دیدید حال بی انضباطی و لجاجت کسیختگی هومان پهلوان تورانی را تماشا کنید !

وزان لشکر ترک هومان دلیر	بیامد به پیش برادر چو شیر
که ای پهلوان رد افراسیاب	گرفت اندر اینجنگ مار اشتاب
به پنجم فراز آمد این روزگار	میان بسته در جنگ چندین سوار
ز آهن میان سوده و دل ز کین	نهاده دو دیده بایر از زمین

گرت رای جنگ است جنگ آزمای	و گر رای بسر گشتن ایسر میای
---------------------------	-----------------------------

هر چه پیران بهومان میدوید که من قصدم اینست که گودرز در جنگ پیشدستی کند و از گوه ربیدد و آنگاه بایک تیر باران دسته جمعی او و سپاهیان ایران را تباہ میکنم هومان قانع نمیشود و در جواب به پیران میگوید: تو اصلاً مردی رئوف هستی و سر جنگ نداری و من در هر حال فردا عازم نبرد با ایرانیان خواهم شد.

ترا خود همی مهربانیست روی مرا کارزار آمده است آرزوی
و گر کت بکین جستن آهنگ نیست بجانت درون آتش جنگ نیست
شوم چرمه گامزن زین کنم سپیده دمان جستن کین کنم

و سپیده دم بایک ترجمان (مترجم) بدون اجازه پیران فرمانده کسل قوای توران بعزم جنگ بطرف سپاه ایران می آید در اینجا اگر بگوئیم هومان چون برادر پیران بوده بدین جهت بدستور او وقعی ننهاده است این نسبت خویشاوندی بین پوزن و گودرز نیز وجود داشته زیرا گودرز نیای بیژن بوده ولی بیژن با همه جوانی و بی باکی و کم صبری رعایت انضباط را میکنند و از پیشدستی در جنگ دوری میجوید اما هومان سالخورده و رزم آزموده از فرمان پیران سر باز میزند و در نتیجه خود و سپاه توران را بواهی نیستی میکشاند چیزی که بیشتر در اینجا قابل ملاحظه است اینست که پیران اگر چه فرماندهی مجرب و کاردان و جنگ دیده میباشد ولیکن از آنجا که نفوذ کلمه و اقتدار و تعکم گودرز را ندارد هر چند سرانجام این بی انضباطی و بی احتیاطی هومان را بخوبی پوش بینی میکند باز نمیتواند هومان را از رفتن بمیدان جنگ باز دارد و فقط بیاناتی مبنی بر اندوه و تاسف اظهار میدارد:

چو پیران بدانست کوشد بجنگ بر و بر جهان گشت زاندوه تنگ
بچوشید از کار هومان جگر یکی داستان یاد کرد از پندر
که دانا بهر کار سازد درنگ سراندر نیارد به پیکار تنگ
سیمکسار تندی نماید نخست بفرجام کارش نیاید درست
چو هومان بدین رزم تندی نمود ندانم چه آرد بفرجام سود

در عوض انضباط عجیب و بیمانندی که گودرز در سپاه ایران برقرار کرده بود سبب شد که از یک سرباز ساده گرفته تا یک صاحب منصب ارشد عالی مقام چون فریبرز عموی کیخسرو شاهنشاه ایران که پیش از گودرز فرماندهی کل این سپاه را بر عهده داشته است بدون اجازه و فرمان او کوچکترین اقدامی در مبادرت بجنگ نکردند بدین جهت هر قدر هومان با تخویف و تحقیر و حتی تهدید بجرح و قتل میخواست دلیران و سواران ایرانی را بجنگ برانگیزد تیراوسنگ میخورد زیرا امامام که دستور جنگ از طرف گودرز فرمانده کل قوا رسیده هیچیک از سپاهیان ایران بجنگ دست نمیزد چنانکه در موقع رسیدن هومان با ترجمانش بطایبه سپاه ایران نکممانان ایرانی نخست جلو او را میگیرند و پس از اینکه میفهمند هومان یکی از سرداران تورانی بقصد جنگ آمده است میگویند که اگر سر جنگ داری راه باز است و ما را با تو جنگی نیست زیرا دستور جنگ نداریم و فوراً او را طرف فرمانده کل هدایت مینمایند و بترجمانش چنین میگویند:

که رو پیش هومان بترکی زبان همه گفته ما برو بسر بخوان

که ما را بجنگ تو آهنگ نیست ز گودرز دستوری جنگ نیست

اگر جنگ جوئی گشاده است و امانی و مطالبوی نامور به اوان سپاه

ز سالار کسردان گردنکشان علوم از هومان بدادند یکیک نشان

وقتی که هومان از طایبه رد میشود بنزد رهام پسر گودرز می آید و نبرد وی را خواستار میشود و میگوید اگر تو نمیانی پس به کستم پور شاه نوزر و یا فروهل (یکی از سرداران نامی ایران) خبرده که بجنگ من آیند ولی رهام جواب میدهد که اینها را که تو نام بردی همگی خواهان جنگ میباشند ولی چون هنوز اجازه جنگ و ستیز از طرف سالار سپاه نیامده است ممکن نیست کسی بجنگ تو آید حال اگر تو جنگجو هستی چرا بنزد گودرز نمیروی که تادستور جنگ بیا بدهد!

از اینها که تو نام بردی بچنگ	همه جنگ را تیز دارند چنگ
ولیکن چو فرمان سالار شاه	نباشد نسازد کسی رزمگاه
اگر جنگ کردان بجوئی همی	سوی پهلوان چون فیوئی همی
ز گودرز دستوری چنگ خواه	پس از ما بچنگ اندر آهنگ خواه

چون هومان می بیند که مقصودش از رهام حاصل نمی شود عنان بر میگرداند و نیز در فیوئی آید و مخصوصاً او را تحقیر و تخفیف میکند تا مگر بدین وسیله فریبرز را بچنگ با خود و ادار سازد و لذا باو میگوید تو سابقاً سالار سپاه بودی حالا زیر دست شده ای آیا از اینکه زیر دست گودرز واقع گشته ای شرم نمیکنی؟ نه آخر تو برادر سیاوش هستی؟ و اصل و نسب تو بمراتب از سالار فعلی (گودرز) بیشتر است؟

سیاوش ^(۱) در دریا برادر قوئی	بگوه رز سالار برتر قوئی
تو سالار بودی شدی زیر دست	گم رفتی کی را بمایدت بست
یکی با من اکنون بآورد گاه	میا تا بگردیم پیش سپاه

فریبرز اینهمه تحقیر را تحمل میکند و فقط در جواب باو میگوید چه شاهنشاه ایران صلاح بدانید عین صواب است اگر درفش سپهسالاری را از من گرفته و بگودرز داده برای اینست که گودرز مردی است بسیار کار آزموده و مجرب و صدیق علاوه بر این از عهد کیغیاث تا حالا پندار بر پندار^(۲) نیو و سالار بوده و اکنون چون او فرمانده کل و مسئول همه است من تابع گودرز هستم و هر چه او فرمان دهد آن میکنم :

سپه را بدو بست فرمان جنگ	بدو باز گردد همه نام و نمک
اگر با توام جنگ فرمان دهد	دل را بدان داغ درمان دهد
ببینی که من سر چگونه زنگ	بگردن بر آرم بمیدان جنگ

بالاخره هومان ناچار میشود که پیش گودرز برود و پس از آنکه نزد وی میآید باو میگوید که تو جنگ با تورانیان را خواستی ولی اکنون چون روبهن در کوه جای گرفته‌ئی اگر فرمانده دلیری هستی و شجاعت داری یا فرمان بده که سپاهت از کوه بهامون بیایند و بجنگم کمر بندند و یا اینکه دلیران زبدهات را برزم من بفرست و هر قدر از اینمقوله بگودرز میگوید کمترین تأثیری در این فرمانده بیدار رزم آزموده نمیکند زیرا گودرز چنین می‌اندیشید که هر گاه دلیلی را برزم هومان فرستد و هومان بدست او کشته آید سپاهیان ترک بکلی مرعوب شده و دیگر بهیچوجه از کوه کنابد بیرون نخواهند شتافت و اگر بالعکس دلیر ایرانی بدست هومان بقتل رسد سپاهیان ایران دل شکسته خواهند شد و روحیه خود را خواهند باخت از اینرو به هومان میگوید اگر ما در کوه ریبه موضع گرفته و بجنگ تو نمی‌آئیم برای اینست که شیر هیچگاه با روباه در نمی‌آویزد و چنگال خود را بخون شگال ناچیز نمی‌آلاید و اما این شما سپاهیان تورانی هستید که از بیم تیرهای دلیران ایرانی چون نخجیرها در کوه کنابد خود مخفی کرده‌اید هر گاه راست می‌گوئید و واقعاً شجاع و دلیر هستید با تمام سپاه بهامون پیش آئید و با ما جنگ همگروه کنید زیرا بسیار زشت و ناپسند است که یعنی این گروه مردان جنگی که همه آماده و حاضر بجنگ هستند فقط دو تن باهم بجنگ و ستم بر دازند:

چنین گفت پاسبان بهومان که زو	بگفتار تندی و در کار نو
ندانی که شیر زبان روز جنگم	نیالاید از خون روباه جنگ
و دیگر دولشکر چنین ساخته	همه جنگ را گردن افراخته
بکنیه دو تن پیش سازند جنگ	همه نامداران بخایند (۱) جنگ
سپه را همه پیش باید شدن	با بنوه زخمی بیاید زدن

و ضمناً به هومان میگوید تو برو به پیران بگو که از ایرانیان کسی هم‌اورد من نبودند و بجنگ من نشتا فتند و مقصود گودرز از گفتن این سخن به هومان این بوده که ترکان را بفریبند تا واقعاً خیال کنند که ایرانیان حریف میدان آنسان

(۱) خاییدن = گزیدن - دندان گرفتن

نیستند و از جنگ با دلیران ترك هراسی دارند و بدین گمان یا همه تورانیان از کوه گنابد بیرون آمده و بجنگ پردازند یا اینکه هومان به بهلوانی خود مغرور شده و بخونریزی سبقت کند تا احساسات سر-بازان و سرداران ایرانی را کاملاً برانگیزد و اتفاقاً تدبیر گودرز مؤثر واقع میشود و هومان وقتی که از پیش گودرز باز میگردد طوری بخود مغرور میشود که ناگهان بسمت روزبانان (طلایه داران و نگهبانان) ایرانی می شتابد و بابتیر چهار تن از آنان را بقتل می آورد :

کمانرا بزه کردوز ایشان چهار بیفکنند زاسب اندران مرغزار

ولی انضباط سخت و محکم گودرز بروزبانان سپاه ایران اجازه نمیدهد که بطرف هومان تیراندازی کنند و چون هنوز دستور جنگ بآنان از طرف گودرز فرسیده است لذا با دادن چهار تن تلغات باز از جنگ اجتناب جسته و راه را برای هومان باز میگذارند که بطرف سپاه خود برود اما از طرفی چون گودرز می بیند که مقصود وی از سبقت تورانیان در جنگ و خونریزی بر آورده گشته از طرف دیگر احساسات ایرانیان از سفاکی هومان کاملاً برانگیخته شده است می خواهد یکی از گردنکشان ایرانی را بچنگ بگیرد و بفرستد :

چو هومان بر آمد بدان چیرگی به پیچید گودرز از آن خیرگی

وزان بس بگردنکشان بشکرید که تا جنگ او را که آید بدید

دلیران ایرانی که از دیدن این منظره فجع و قساوت و خونریزی هومان کاملاً بهیجان آمده بودند و مخصوصاً بیژن کیو که سخت بیتاب شده بود بی اختیار اسب می تازد و بنزد کیو می آید و از وی اجازه رزم هومان را میخواهد و چون کیو باو اجازت نمیدهد برعایت سلسله مراتب بنزد گودرز می رود و دستور نبرد هومان را میطلبد. گودرز اگر چه باطناً شاد است که در تمام جنگها غالباً پسران و نژادگان و نبیررگان او

داوطلب جان‌بازی و فداکاری میشوند ولی علی‌الظاهر برای آزمایش بیژن میگوید هومان مبارزی فوق‌العاده دلیر و روزورمند است تو مرد میدان او نیستی ،
 هومان تا دیگری را بنبرد وی بفرستم، بیژن عصبانی شده و میگوید :
 مرازند گانی نه اندر خوراست گراز دیگری نام هنر کمتر است
 کودرزیس از شنیدن این سخنان و اطمینان از قهور و پایداری بیژن اجازه رزم
 هومان را باو میدهد ولی در عین حال برای تقویت روحیه بیژن باو میگوید که
 من بیقین میدانم که هومان بدست تو کشته شده و پشت پیران شکسته میشود
 هان برو و مردانه بکوش

ترا دادم این جنگ هومان کنون	مگر بخت نیکت بود رهنمون
بنام جهاندار یزدان ما	به پیروزی شاه گردان ما
که این اهرمن را بدست تو هوش ^(۱)	پراید بفرمان یزدان بکوش
شکسته شود پشت پیران بجنگ	فتازد بنام و بکوشد به فتک

کیو چون آگاهی می یابد که بیژن اجازه جنگ با هومان را گرفته است مضطرب میشود و بنزد کودرز آمده و باو میگوید تو میدانی که هومان چون از دهائی دمان است و بیژن نیز تنها اشراف است و قطعاً بدست این ترک بقتل میرسد پس ای پدر این پسر جوان مرا بجنگ با او بفرست کودرز در پاسخ میگوید اولاً بیژن جوانی دلیر و با خرد است و ثانیاً در مقام جنگ احساسات را بایستی بکلی کنار گذاشت و ملاحظه پدر و فرزندی را نباید کرد پس بکیو میگوید :

که هر چند بیژن جوانست و نو	بهر کار دارد خرد پیش رو
و دیگر که این جای کین جستن است	جهان راز اهریمنان شستن است
بکین سیاوش بفرمان شاه	نشاید به پیوند کردن نگاه
و گبر بارد از میخ پولاد تیغ	نشاید که داریم جانرا دریغ

(۱) زیرکی و مرگ و در اینجا معنی اخیر مقصود است .

کیو با کمال علاقه نی که بهکتا پسرش دارد و هست و نیست او در جهان
 همین یک پسر است که خود را پیاپی بمهلکه و خطر می اندازد پس از شنیدن
 بیانات پدرش گودرز بالمره تسلیم میشود و عواطف مهر و محبت فرزندی را
 فراموش میکند بطوریکه خودش با دست خود درع (زره) سیاوش را به بیژن
 می پوشاند او را براسپش که شبرنگ نام داشته سوار کرده و بجنگ هومان می
 فرستد و با این رفتار خود بیشتر به بیژن دل میدهد و دلیری می بخشد . بیژن
 بسوی هومان می شتابد و در دشتی نزدیکی کوه کنا بد دور از سپاهیان باقر چمانان
 خود می روند و نخست قرار میگذارند که هر که کشته شد باقر چمان طرف کاری
 نداشته باشد تا جریان جنگ را بعرض شهریار برساند :

نهادند پیمان که باقر چمان نباشند بر خیرگی بسد گمان
 ز ماهر که یابدرهائی بجان نکیرد بدل کینه بماتر چمان
 و از آن تا بد و نیک باشه ریار بگوید از این گردش روزگار
 جنگ بین این دو مبارز شدت هر چه تمامتر آغاز میگردد و پس از این
 که همه سلاحها را بکار میبرند و نتیجه نی گرفته نمیشود از اسب پیاده شده و
 بکشتی سر مینهند و بالاخره بیژن هومان را از زمین زده و سرش را از تن
 جدا میسازد و بفترک زین مینهد :

سرش را بفترک شونک بست تنش را بخاک اندر افکند پست
 گشاده سلیح و کسسته کمر تنش جای دیسگردگر جای سر

در اینجا بجای اینکه بیژن از صهبای این کامیابی و پیروزی مست و
 مخمور شود فردوسی موقع را از برای تذکار این نکته مهم فلسفی که بی اعتباری
 و ناپایداری دنیا باشد مناسب دیده از دریچه حکمت چهره نمائی کرده میگوید :

زمانه سراسر فریبست و بس نباشد بسختت فریاد رس
 جهانر انمایش چو کردار نیست بدو دل سپردن سزاوار نیست

واقعاً باید گفت که شعر فردوسی تنها رزم نیست حماسه نیست بلکه
یکجهان حکمت است و یکدنیا اندرز :

از آن شعر شهنامه پر قیمت است که هر شعر آن يك جهان حکمت است
سخنور چنو در قدیم و جدید ندیدیم و دیگر نخواهیم دید
همانند فردوسی آموزگار فزاید دگر مادر روزگار
(این سه شعر از نگارنده است)

در اینجا باز فردوسی يك موضوع فلسفی دیگر را به میان می آورد و پیروزی
بیژن را ناشی از مساعدت بخت و اقبال میداند چه میفرماید :

ز بیژن فزون بود هومان بزور هنر عیب گردد چو برگشت هور
حال این موضوع که آیا حقیقتاً در زندگی گاهی عزم و همت بلند مؤثر است
یا بخت و اقبال مساعد مستلزم بعضی جداگانه و دقیقی استادانه است زیرا عده ای
عزم و همت را بر بخت و اقبال رجحان می دهند چنانکه شاعر فرماید :

همت بلند دار که مردان روزگار از همت بلند بجائی رسیده اند
و همچنین مرحوم ادیب الممالک فراهانی مخصوصاً بهمین موضوع بیژن و
هومان اشاره کرده میگوید: *تال جامع علوم انسانی*

اینکه بشهنامه گفته خواهد طوسی بیژن را بخت چیره کرد بهومان
فی المثل اردانیش مطابق واقع نادره کاری فتاده است بدوران
بخت کدامست و چرخ کیست قضا چه باید در کار دست و پاودل و جان
بخت اگر کاردان و کارکن آمد خارج گشتی اصول خلق زمینان
آب روان همچو کوه کردی پیکر کوه گران همچو آب کردی ستخوان
تا بجهان نام نیک مانی بر جای بر سر گردون سمند همت بجهان

در اینجا که سخن از عزم و اراده و بخت و اقبال بمیان میآید انسان بی اختیار
بیاد گفتار بیزمارک صدر اعظم معروف پروس که دارای عزم و اراده بی آهترین
بود می افتد که در جنگ ۱۸۷۰ وقتی که عازم میدان جنگ بود این کلام
تاریخی را اداء میکند، و اگر خدا بخواهد من پاریس را فتح میکنم و اگر هم نخواهد
باز فتح خواهم کرد، و در نتیجه این عزم یولادین موفق بتسخیر پاریس میگردد
اما در عین حال نیز بحکم تداعی معانی سر نوشت ناپلئون آن امپراطور قهار
فرانسه که کلمه غیر ممکن در قاموس او یافت نمیشد در جنگ و اتراو بخاطر
می آید که با همه این فتحها و آوازهها و همت بسیار بلند و عالی باز در سرزمین
بلژیک و قریه کوچک (واترلو) بواسطه آمدن باران شبانه بيموقع و ثقل سامعه
مارشال کروشوی و تأخیر او در آمدن بجهت جنگ و همچنین وجود راهنمای بد
برای ناپلئون و رعتمای خوب برای مارشال بلوخر سردار آلمانی و وجود گودال در
سراه سواران بنا پارت بالاخره جنگ بواسطه این تصادفات بد که به بختهای
نامساعد میتوانیم تعبیر کنیم بضرر ناپلئون پایان یافت اینست که در اینجا باید
بفردوسی حق داد که بخت و اقبال مساعد گاهی در زندگانی بسیار مؤثر میباشد.
همانگونه که شاتو بریان آن نویسنده نامی فرانسه میگوید: زندگی بسته بدست
هر دان نیرومند نیست بلکه بسر نوشت و تقدیر باز بسته است.

بهر حال پراز مطلب دور نرویم جریان جنگ باینجا منتهی شد که بیژن
هومان را میکشد و سرش را بزین اطمینان میدهد ولی در اینجا با اشکال سختی مواجه
میکردد و آن اینست که باید از کوه کنابد که نگهبانان و دیده بانان تورانی
در آنجا هستند بگذرد و این البته خالی از مخاطره نمیشد لذا قدبیری بخاطرش
رسیده و اسلحه هومان را بر تن مینماید بر اسبش سوار شده و در فحش رادر دست گرفته
حرکت میکند دیده بانان تورانی بخيال اینکه هومان فاتح گشته است به پیران
هزده فیروزی میدهند ترکان شادی میکنند ولی پس از گذشتن بیژن از آنجا ترجمان
هومان میآید و خبر مرگ هومان را میآورد و آنشادی بدل بسو گورای میشود
حال تماشا کنید فردوسی چه خوب این منظره شادی و غم را مجسم میسازد:
چه شادی که نو میدی آرد بمرگ از آن پس ببارد بسر بر تگرگ

همه میدانیم که در جنگهای امروزی حیله هائی بکار میبرند و گاهی بر حسب پیش آمد و اقتضای موقع لباس سربازان دشمن را می پوشند و این موضوع را چنانکه در فوق گفته شد علاوه بر اینکه فردوسی در مورد بیژن و هومان بنخوبی بما نمایانده است سعدی نیز ضمن نصایح خود بما گوشزد میکند در آنجا که فرماید:

اگر بر کناری بر فتن بکوش و گر در میان لبس دشمن بپوش

باری هنگامی که بیژن با سر بریده هومان واسب و اسلحه او باز میگردد همه سپاهیان ایران شاد و قویدل میشوند بویژه کیو و همچنین گودرز که فوق العاده از این کامیابی او مسرور میگردد بطوریکه نزدیک بود از فرط شادی قالب تهی کند

ز بیژن چنان شاد شد پهلوان که گفتی بر افشاند خواهد روان

گرفت آفرین پس بداد از بر بر آب اختر و بخت بیدار بر

بکنجور فرمود پس پهلوان که تاج آرز با جامه خسروان

گهر بافته میگرد و بسوم زور درخشان چو خورشید تاج و کمر

ده اسب آوردش بز رین لکام پیر روی زرین کمر ده غلام

بدو داد و گفت ای گونره شیر کس این ازدها را نیاورد زیر

گشادی سپه را بدین پیش و دستم انسانی و دل شاه تو کمان بهم در شکست

همه لشکر ما بگردار شیر دوان و دمان باد پایان بزیر

گودرز در اینجا با این تشویق بیجا در حضور عموم سپاهیان هم روحیه آنان را قوی و سربازان و سرداران ایرانی را دلگرم میسازد و هم بهادر جوانی مانند بیژن را که در نتیجه تهور و بیباکی خود سبب این فتح بزرگ گشته و ازدهائی دمان چون هومان را هلاک کرده است با اعطاء این جوایز بمقام و مرتبتش می افزاید تا بار دیگر نیز دل بر هلاک نهد و در پیکار داد دلآوری دهد - اتفاقاً این نکته حساس یعنی تشویق از دلوران متهور را که فوق العاده در روحیه نظامیان مؤثر است و چنانکه در بالا دیدیم گودرز آن سردار سالخورده رزم دیده بکار بسته بود شاعر عالیقدر ما سعدی نیز دریافته است در آنجا که میفرماید :

دلاور که باری تهور نمود
بباید بمقدارش اندر فزود
که بار دگر دل نهد برهلاک
ندارد ز بیکار یا جوج پاک

بهر حال در نتیجه این بی انضباطی هومان نه تنها خود او بهلاکت رسید و جان شیرین را برایگان از کف داد بلکه روحیه تمام تورانیان حتی خود پیران بطوری پریشان و خراب شد که شیر از دامور بیکبار از هم گسیخته گردید و زمام کارها از کف پیران رها شد زیرا پیران بحدی از مرگ برادرش هومان پریشان خاطر میگرددید که ناگهان اندیشه و غور تا کرده برادر دیگرش نستین دستور شبیخون زدن بقوای ایران را میدهد و اتفاقاً باز در نتیجه مآل اندیشی و بیداری کودرز نتیجه معکوسی میگردد زیرا علاوه بر اینکه قسمتی از قوای او درین شبیخون از بین میرود نستین نیز بدست بیژن کشته میشود و از اینجاست زمان تیره روزی تورانیان آغاز میگردد زیرا پیران ناچار میشود که از کوه کنابد بیرون آمده و جنگ همگروه کند و چون از جنگ همگروه هم طرفی نمی بندد پس از مذاکره و تبادل نامه هائی برای جلوگیری از گشتار عمومی و خونریزی بپهوده تصمیم بجنگ یازده رخ میگیرند بدین ترتیب که قرار میگذازند کودرز باده تن از دلاوران و پیران هم باده نفر از دلیران خود بیرون آیند و بجنگ مردا مرد (تن بتن) پردازند و هر کدام که پیروز شدند آن طرف فاتح و طرف دیگر مغلوب باشد بشرط اینکه سپاهیان طرف فاتح با نظامیان طرف مغلوب کاری نداشته باشند کودرز هم این شرائط را می پذیرد ولی در تعیین این ده تن مبارز بطوری حسن انتخاب بخرج می دهد و دقت مینماید که تمام آن ده نفر دلاور تورانی در عرض نه ساعت بدست دلیران ایرانی کشته میشوند و سرانجام خود پیران هم بدست کودرز بقتل میرسد و جنگ یازده رخ با این ترتیب خاتمه می یابد ولی هنگامی که پیران صدراعظم افراسیاب و فرمانده کل سپاه توران از زوبین کودرز بخاک و خون می غلتد

چو شیر زبان اندر آمد بسر
بزوبین پولاد خسته جگر
بر آنکوه خاز زمانی تپید
پس از کین و آورد که آرمید

در اینجنا فردوسی باز موقع را برای تنبیه و عبرت دنیا داران و مخصوصاً کسانیکه بمادیات این جهان چشم طمع دوخته و فریفته جاه و جلال دنیوی شده اند مناسب دیده چنین میفرماید :

زمانه بزهر آبداده است چنگ بدر دل شیرو چرم پلنگ
چنین است خود گردش روزگار نگیرد همی پند آموزگار

پس بفا برین شاهنامه در عین حالی که یک کتاب رزمی و حماسی و تاریخی است دیوان اخلاق و پند و اندرز و فلسفه و حکمت هم هست منتهی چیزیکه هست چون همه دماغها نمیتواند مسائل فلسفی صرف را ادراک نماید فردوسی در لباس تمثیل و داستان بآنان میفهماند چنانکه مولوی نیز همین کار را میکند و از قول کنیزک و طوطی و امثال آن مسائل و نکات فلسفی را برای مردم ساده روشن میسازد باین فرق که فردوسی دست بالای همرا گرفته است و از آنجا که داستانهای جنگی بیشتر قبول عامه دارد و جنبه احساسی آن زیادتر است چنانکه در مورد جنگ بیژن و هومان و پیران و گودرزدیدیم که ضمن بیان این داستانهای هیجان آور جنگی این نکات مهم و جالب حکمتی را هم گوشزد میکنند پس بنا برین صرفاً جنبه نظامی دادن بر فردوسی و رتبه سپاهی برای او قائل شدن بالمره دون مقام اوست اگر چه راست است که روح سلجش و شووی فردوسی زیاد نمیباشد ولی در درجه اول فردوسی مردی حکیم و شاعری عالی مقام است و مردم حکیم در اغلب مسائل از آن جمله امور نظامی و فنون حربی عالم و بصیر میباشند چنانکه علاوه بر فردوسی و نظامی شیخ سعدی نیز در مسائل رزمی نکات جالب توجهی دارد که نمونه مختصری از آنها درین مقاله بدست داده ام و در آینده نیز ممکن است بیشتر مورد بحث قرار دهم ولی ذکر این مسائل دلیل بر نظامی بودن آنان نمیباشد. باری در عرب رسم است وقتی که شخصی را بخونخواهی میکشند جگرش را در آورده و کباب کرده میخورند ولی در ایران قدیم بطوریکه فردوسی نقل میکند خون کشته را میآشامیدند و بعد قدری از آنرا برخ خود می مالیدند چنانکه گودرز وقتی که پیران را میکشد بخونخواهی هفتاد پسرش که در جنگ با تورانیان کشته شده بودند :

فرو برد چنگال و خون بر گرفت بخورد و بیالود روی ای شکفت
 ز هفتاد خون گ-رامی پسر بنال-ید بسر داور داد گ-سر
 ولی پس از این انتقامجویی وقتی که میخواهد سراورا از تن جدا کند دلش
 رضایت نمیدهد و خود را چنین قسی القلب نمی بیند

همی خواست از تن سرش را برید چنین بد کنش خویشتن را ندید
 بهر حال این شکست قطعی سپاه ترک دست نداد مگر در نتیجه خردودور
 اندیشی و حسن اداره و آرایش سپاه و انضباط سخت و محکم و کار آزمودگی و
 شایستگی گودرز که بدون جنگ همگروه و کشتار عمومی و دادن تلفات زیاد
 فقط با جنگ یازده تن بچنین پیروزی درخشان نائل می آید و الاقبلا کیخسرو دو
 دفعه سپاه یکم تبه بسر کردگی طوس روز و هر تبه دیگر بسالاری فریبرز بتوران
 میفرستد و جنگهایی هم میکنند ولی نتیجه قطعی حاصل نمیشود مگر این دفعه
 که کمال درایت و لیاقت سپهسار جنگ دیده و رزم آزموده ای چون گودرز جنگ
 را بنفع ایران پایان می دهد حال کلام سعدی در اینجا چقدر بموقع است
 سپه را مکن پیشرو جز کسی که در جنگها بوده باشد بسی
 نتابد سبک صید رو از پلنگ ز روبه رمد شیر نادیده جنگ

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی